

گفتار بیست و هشتم:
سرنوشت مشترک
صدام و سازمان

فصل اول:

فرجام سقوط و از هم پاشیدگی

□ سازمان در آستانه حمله آمریکا به عراق

زمزمه شروع جنگ آمریکا علیه عراق و سرنوشت این کشور که با سرنوشت مجاهدین در پیوند بود، بر تشدید وضعیت به هم ریخته نیروها افزوده بود.

مسعود رجوی در سال ۱۳۸۱ قبل از جدی شدن موضوع جنگ، سلسله نشست‌هایی را با نام «طعمه» برگزار کرد و به همه نیروها گفت: اگر بخواهند بروند و از سازمان جدا شوند، به ایران تحویل خواهند شد ولی اگر می‌خواهند بمانند باید همه پل‌های بازگشت را خراب کنند. مثلاً پاسپورت، پول، برگ اقامت (مربوط به کشورهای اروپایی و یا...) را تحویل دهند و با نوشتن نامه به آشنایان، خانواده و فامیل و فحاشی به آنها، امکان بازگشت خود را از بین ببرند. این اقدام به نوعی آماده‌سازی برای شرایط سخت بود.

در زمان کمی، پیش از حمله آمریکا، سازمان شروع به تخلیه قرارگاه‌های جنوب نمود تا با تمرکز در قرارگاه اشرف، ضریب کنترل نیروها را بالا ببرد و در شرایط سخت، ارتباط میان آنان قطع نشود. در این میان قرارگاه‌های «جلولا» و «بدیع‌زادگان» و نیز مقرهای سازمان در بغداد با حداقل نیرو نگهداری و حفظ شد.

اقدام دیگر سازمان سنگرکنی در داخل مقر اشرف بود و برای آمادگی بیشتر جزواتی از نحوه مقاومت و اختفای نیروهای طالبان و بن‌لادن در کوه‌های شورا بورا بین نیروها توزیع گردید.

در خارج از قرارگاه اشرف و در ارتفاعات قره‌تپه نیز مواضع دفاعی و خاکریزهایی توسط نیروهای سازمان احداث گردید که اتخاذ این مواضع برای پراکندگی احتمالی در شرایط حمله و ترک قرارگاه بود. وضعیت تشکیلاتی و به هم‌ریختگی آن، مسعود رجوی را وادار به برگزاری یک نشست عمومی کرد. در این نشست تحلیل وی در خصوص احتمال وقوع جنگ ارائه شد. طبق معمول رجوی ۴ تابلو را مفروض دانست و وظایف نیروها را در مقابل هر تابلو گوشزد نمود:

تابلوی اول، جنگی واقع نخواهد شد. وی در استدلال احتمال وقوع این فرضیه مخالفت پاپ، همکاری عراق با آژانس هسته‌ای و هانس بیلکس و گزارش مثبت البرادعی، گسترش تظاهرات و امواج میلیونی مخالفان جنگ و اختلاف در هیئت حاکمه آمریکا و مخالفت اروپا را برشمرد.

تابلوی دوم، جنگ به وقوع خواهد پیوست و همانند جنگ ویتنام، سال‌های طولانی به طول خواهد انجامید. وی در استدلال طولانی شدن جنگ به میزان آمادگی ارتش عراق و آمادگی مردم اشاره کرد. در تابلوی سوم وقوع جنگ و پیروزی عراق فرض شده بود و در استدلال این فرضیه تفوق صرف هوایی و عدم برتری زمینی ارتش آمریکا عنوان گردید که نتیجه آن شکست آمریکاست.

تابلوی چهارم، وقوع جنگ و پیروزی آمریکا فرض گردید که در این صورت، تابلوی مذکور منجر به تزلزل جمهوری اسلامی نیز خواهد شد و شرایط برای حمله سازمان مهیا می‌گردد. رجوی به شخصه بر روی تابلوی اول مصرّ بود. در عین حال به لحاظ اجرایی لزوم آمادگی برای هر فرضیه‌ای را گوشزد می‌کرد. در این تحلیل رجوی گفت که در صورت وقوع حالت‌های زیر سازمان به ایران حمله خواهد کرد:

۱- حمله هوایی به قرارگاه‌های سازمان.

۲- سقوط دولت صدام در عراق.

همچنین در این نشست مسعود رجوی با تقدیر از صدام حسین گفت که صدام توسط عزت ابراهیم پیام داده که شرکت در جنگ با آمریکا برای مجاهدین داوطلبانه می‌باشد. رجوی تابلوی سیاه (شق سیاه) را حمله آمریکا فرض کرد و گفت در این صورت ما هم به طرف نیروهای خودمان (ایران) می‌رویم.

سطوح بالای سازمان و به طور خاص خود رجوی تلاششان بر این بود که تا می‌توانند جنگ را کم‌رنگ جلوه دهند. آنان اخبار تحولات نظامی منطقه را یا سانسور می‌کردند و یا به صورت گذرا گزارش می‌نمودند - به همین دلیل در همه تحلیل‌هایی که در سطوح پایین ارائه می‌شد، تماماً روی اخباری تأکید می‌گردید که عدم وقوع جنگ را برجسته می‌کرد و به مخالفت اروپا و کشورهای عربی با جنگ بسیار بها

می‌داد.

رجوی در توجیه ضعیف بودن احتمال وقوع جنگ می‌گفت: الان سال ۱۹۹۰ میلادی نیست که عراق در کویت باشد، لذا به لحاظ بین‌المللی در انزوا نیست. در این دوره (۲۰۰۲) با توجه به پذیرش بازرسان از سوی عراق و گزارش مثبت آنان، مخالفت اروپا با جنگ و نیز مخالفت کشورهای منطقه حتی ترکیه و نهایتاً وجود اختلاف در هیئت حاکمه آمریکا در واقع این بار آمریکا در انزوا قرار دارد. ضمن اینکه هنوز در افغانستان درگیر است و نتوانسته به کسب پیروزی کامل که دستگیری بن‌لادن است نائل گردد. بنابراین احتمال وقوع جنگ بسیار ضعیف است.

همزمان با بازرسی‌های عراق، احتمال بازرسی از مقرهای سازمان نیز وجود داشت و به همین منظور برای هر قرارگاه یک نفر به عنوان نیروی روابط خارجی و یک نفر مترجم تعیین و توجیه شده بودند. در این توجیهات تأکید شده بود که برخورد با بازرسان ضمن دوستانه و مؤدبانه بودن نباید به نحوی باشد که آنها تصور کنند به راحتی می‌توانند به داخل بیایند. بلکه باید آنها را دم در قرارگاه نگه داشت تا اقدام به کسب مجوز شود و در این مدت نیز از آنها پذیرایی به عمل آید.

علت توجیه فوق بازمی‌گشت به یک مورد از بازرسی‌ها که بازرسی‌ها در جلوی در قرارگاه اشرف معطل شده بودند و بلافاصله منطقه را ترک کردند و گزارش نمودند که نتوانسته‌اند از قرارگاه مذکور بازدید به عمل آورند. همین امر موجب ناراحتی مقامات عراقی شده بود.

رجوی فکر می‌کرد جریان بازرسی‌ها ۱۰۰٪ به نفع عراق تمام شده و عراق از زیر بار تحریم خارج خواهد شد و با خارج شدن عراق از تحریم، ایران کانون بحران و تنش در منطقه می‌شود.

○ تخلیه و ترک قرارگاه‌ها و تمرکز در مقر اشرف

به هر یک از قرارگاه‌های پراکنده سازمان در عراق، ارتش می‌گفتند و با این حساب سازمان مجاهدین در عراق چندین ارتش داشت. (در حالی که مجموع نیروهای آنان در عراق هیچ‌گاه از ۵ هزار نفر تجاوز نکرد و در زمان حمله آمریکا حداکثر نیروها به ۴۰۰۰ نفر هم بالغ نشد یعنی حدود ۳۸۰۰ نفر بودند) و هر یک از این ارتش‌ها دارای یک محلی در مقر اشرف بود تا اینکه در یک مقطعی مطرح کردند که چسبیدن به اشرف نشانه بریدگی نیروهاست و این انتقاد باعث شد که ارتش‌های سازمان نه تنها ساختمان‌های اشرف و محل خودشان را نگهداری نکردند بلکه همه امکانات موجود را کردند و بردند به قرارگاه‌های

خودشان. حتی سوله و خوابگاه‌های فلزی بسیار بزرگ و دو طبقه را از اشرف منتقل نمودند و همین مسئله موجب گردید که وقتی موضوع استقرار و بازگشت و تمرکز در اشرف مطرح شد همه به شدت واکنش نشان دهند و می‌دانستند جابجایی نیرو به منزله بیگاری کشیدن از نیروها به بهانه راه‌اندازی مجدد قرارگاه آن هم زیر آفتاب ۵۰ تا ۶۰ درجه است و تازه هر شب باید پاسخ دهند که چرا طی آن روز از ذهنشان گذشته که خسته شده‌اند و انبوه آدم‌های قالب گرفته شده سر آنها داد بزنند که چرا از فرامین رهبری و یا شورای رهبری به تمام و کمال اطاعت نمی‌کنی.

باید خاطر نشان کرد که وقتی موضوع نقل و انتقال از قرارگاه‌های مرزی به اشرف مطرح گردید در بیان علت آن، موضوع جنگ و احتمال حمله آمریکا مطرح نشد تا مبادا بحران و تشنج در نیروها تشدید گردد. ابتدا نیز کلیه وسایل و تجهیزات تخلیه نگردید که نیروها بویی نبرند که چه کاری در حال انجام است و علت تمرکز در اشرف را زودهنگام متوجه نشوند. یکی از علل تمرکز در اشرف، کنترل بر نیروها بود که در صورت به هم خوردن اوضاع نیروها فرار نکنند و انسجام تشکیلاتی حفظ شود. علت دیگر و شاید مهم‌تر این بود که به دلیل ناامن شدن عراق و غیرقابل پیش‌بینی بودن شرایط نظامی - امنیتی تمرکز نیروها می‌توانست حداقل‌های امنیتی - دفاعی را برای رجوی ایجاد نماید. البته هیچ یک از این دلایل برای نیروها بیان نمی‌شد و آنان صرفاً مجربان اوامر «رهبری» بودند.

در آستانه هجوم دوم آمریکا و متحدانش به عراق، مسعود رجوی و مجموعه تیم رهبری سازمان، در بن‌بست آشکاری گرفتار شدند که بهای خروج از آن، موجودیت و حیات سازمان بود. فرض‌های ممکن، یکی پس از دیگری، خط می‌خورد و گزینه‌ها به حداقل می‌رسید. همسر رجوی، که در سال ۱۳۷۲ طی یک مانور ناموفق سیاسی - چنان که گفته شد - با عنوان یک جانبه «رئیس جمهور منتخب شورای ملی مقاومت» به فرانسه رفت تا یکی از دو بال سازمان (بال سیاسی) را تقویت کند، به دنبال نومیدی و محدودیت پی در پی، ناگزیر پس از سه سال به عراق بازگشت.

در اسفند ماه ۱۳۸۱ - چند روز مانده به حمله آمریکا و ائتلاف همراهش به عراق - مریم رجوی ابتدا در معیت مسعود رجوی به اردن رفت و بعد، از آنجا به اتفاق ۱۶۵ تن از کادرها و اعضای نزدیک به خود راهی فرانسه شد. مسعود رجوی نیز با انبوهی از مشکلات و بحران‌ها در نزدیکی مرز عراق - اردن (و البته در خاک اردن) منتظر ماند. شرایطی که مسعود رجوی و سازمان مجاهدین خلق اکنون با آن دست به گریبان بودند، با وضعیت زمان جنگ اول خلیج فارس تفاوت بسیار داشت. در سال ۱۳۷۰ مجاهدین خلق

به دنبال سرکوب‌گردهای مخالف صدام حسین و عده‌ای از مبارزان شیعی در نخلستان‌های اطراف «کوت» و «العماره»، از صدام جایزه گرفتند و به ارقام بالایی از امتیازات مالی و نظامی دست یافتند.^۱ وضعیت اخیر به کلی با گذشته فرق داشت. «همه امتیازات نظامی و مالی‌شان را که طی سال‌ها در عراق به دست آورده بودند، یک شبه از دست دادند. آنان در این سرفصل، بحرانی‌ترین سال‌های عمر سازمان را به چشم دیدند. ضربات نظامی، سیاسی، امنیتی، مالی و غیره را - از بالا به پایین - متحمل شدند ولی به سبکِ همیشگی به دنبال این بودند که با بحران‌سازی‌های خطرناک خارجی، اولاً شکست را به گردن مخالفان داخلی خود بیندازند و ثانیاً از طریق بحران‌سازی فرعی بتوانند مهارِ اوضاع - به ویژه بحران نیرویی - را در غیابِ راه‌حل بدون جنگ، باز به دست گیرند. این راه حلِ خطرناک، فرمانِ قتل ۲۵ تن از اعضای جدا شده و ناراضی مجاهدین در کشورهای اروپایی بود! این فرمانِ رهبری را مریم عضدانلو می‌بایست به پیش می‌برد تا از طریق زهرچشم گرفتن و ترساندن اپوزیسیون، ضمن در لاکِ دفاعی بردن اپوزیسیون برون مرزی ایران و مخالفان و اصداد خود در خارج از کشور، زبان اعتراض منتقدان داخلی را بی‌رد و مهارِ نیرویی را دوباره به دست گیرد.»^۲ دیگر مأموریت‌های بحران‌زای همسر رجوی و نیروهایش بدین قرار بود:

- (۱) حمله به سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی ایران در کشورهای اروپایی؛
- (۲) نقل و انتقال پول‌ها و اطلاعات و فرماندهان سازمان، از عراق به فرانسه؛
- (۳) نجات مسعود رجوی از عراق و انتقال وی به فرانسه، با بهره‌گیری از امکانات و روابط نیرویی و مالی و نیز روابط اطلاعاتی و سیاسی قدیم و جدید.

۱. چند ماه قبل از شروع جنگ عراق به طور تمام عیار (سیاسی - دیپلماسی و نظامی) آماده مقابله با آمریکا شد. گردان‌های قدس برای آموزش مردم و استفاده از آنها برای حمله احتمالی در هر شهر و روستا تشکیل شده بود. مقادیر زیادی سلاح سبک و نیمه سنگین و مهمات با کمک شیوخ عشایر بین مردم تقسیم شد. در هر محله‌ای سنگرهای لازم برای دفاع در مقابل حملات هوایی تدارک گردید و دستگاه تبلیغاتی صدام و رادیو و تلویزیون به تهیه مردم برای مقابله با آمریکا پرداخت. علی شیمیایی برای بررسی وضعیت دفاعی، از قرارگاه‌های سازمان در جنوب (منطقه بصره) بازدید کرد. فرمانده لشکر سوم عراق نیز از قرارگاهی موسوم به حبیب متعلق به سازمان واقع در ۱۵ کیلومتری بصره بازدید نمود و حتی عزت ابراهیم نیز رجوی را برای ملاقات فراخواند تا هماهنگی لازم را با آنان صورت دهد.

۲. خوشحال، شانتاز؛ صص ۹ - ۱۰؛ با اندکی تصرف.



حمله آمریکا به فرارگاه مجاهدین خلق در عراق



○ آخرین جلسه رجوی با مسئولان عراقی

در آستانه جنگ، رجوی نشست دیگری با نیروها داشت. در این اجتماع ملاقاتش را با مسئولان عراقی چنین بازتاب داد:

پیام آمده بود (از طرف صدام) که برود ملاقات ولی وقتی رفته بود، صدام نبود اما توانسته عزت ابراهیم و طارق عزیز را ملاقات کند و البته وزیر اطلاعات (ارتباطات) عراق نیز حضور داشته. وی به نقل از عزت ابراهیم می‌گوید که قصد دارند در مقابل آمریکا ایستادگی کنند و چون به لحاظ نظامی و در یک جنگ کلاسیک امکان مقابله با آمریکا وجود ندارد، بنا دارند تا وارد یک جنگ چریکی شوند و به همین دلیل ۷ میلیون نفر از مردم عراق را مسلح کرده‌اند.

عزت ابراهیم در مورد سازمان از قول صدام به رجوی گفته بود که صدام شما را مخیر نموده که در کنار حکومت عراق و یا بی‌طرف باشید اما وظیفه حکومت است که از شما دفاع نماید مگر اینکه اوضاع به هم بریزد که در این صورت سازمان خودش باید مواظب خود باشد. رجوی می‌گوید که در پاسخ عزت ابراهیم گفته که ان‌شاءالله عراق پیروز خواهد شد ولی سازمان در این مسئله بی‌طرف است و مسئله را به اطلاع مجامع بین‌المللی رسانده‌ایم. عزت ابراهیم از پاسخ رجوی ناراحت شد. باقی جلسه به سردی سپری گردید. و علیرغم اینکه در هر جلسه مشترک با مسئولان عراقی توانسته بود امکانات و پول و مهمات فراوانی بگیرد، در این جلسه وقتی بحث کمک‌ها مطرح می‌شود، عزت ابراهیم می‌گوید: گفته که متأسف است و عراق به همه منابع‌اش نیاز دارد و جواب منفی داده بود.

رجوی می‌گوید که محل ملاقات در مکان‌های رسمی و معمول نبوده و حاکی از تحرک و تردد و جابه‌جایی مداوم مسئولان عراقی حکایت داشت. در این نشست به رجوی تأکید شده بود که مطلقاً حق نزدیک شدن به مرز ایران را ندارند و باید تحرک نظامی داشته باشد و تأکید شده بود که مواضع دفاعی سازمان باید همان اطراف اشرف باشد. [در زمان جنگ نیز نمایندگان مخابرات (سرویس اطلاعاتی عراق) و ارتش مراقب بودند که سازمان به سمت مرزها حرکت نکند].

رجوی در این نشست برای روحیه دادن به نیروها گفت که نباید عراق از نیت ما در حمله به جمهوری اسلامی در صورت قطعی شدن اسقاط صدام و حکومت بویی ببرد و در ادامه جلسه، از فرماندهان ارتش خواسته بود، گزارشی از آمادگی نیروها بدهند که همه آنها به اتفاق بر آمادگی سازمان صحنه گذاشته بودند. (در حالی که هرگونه حمله به ایران هم به جهت مخالفت شدید صدام با انگیزه عدم تحریک ایران و هم

مخالفت شدید آمریکا و انگلیس آن هم باز به انگیزه عدم تحریک ایران و ورودش به جنگ که می توانست مسائل منطقه را بغرنج تر نماید کاملاً منتفی بود.

و اما طرح نهایی سازمان در مورد گزینه های پیش رو در حالت های مختلف در همین نشست ارائه شد. این طرح ۳ مرحله داشت که در صورت حمله آمریکا وظایف نیروها را تعیین می کرد:

مرحله اول: اخذ موضع اختفا یعنی اینکه تمامی سلاح ها، مهمات و نیرو باید در مکان های انتخاب شده استتار شوند. این مرحله در واقع برای حفاظت نیرو و امکانات از بمباران ها و جلوگیری از صدمات نظامی بود. در همین نشست مسئولان ارتش های سازمان، یک به یک گزارشی را از آمادگی برای اختفا ارائه دادند. حلقه اولیه اختفا که در اطراف قرارگاه اشرف بود شیارها و عوارض طبیعی را شامل می شد که نیروها را قادر می ساخت مواضع دفاعی اتخاذ نمایند. همچنین مواضعی را نیز نشان کرده بودند تا در صورت کسب اطلاع از تحرکات نظامی احتمالی ایران، برای دفاع به آن مواضع انتقال پیدا کنند. البته مواضع مذکور فقط برای نیروهای مسئول و اکیپ های مهندسی که مجبور بودند مواضع دفاعی را آماده نمایند شناخته شده بود.

مرحله دوم: مرحله تدافع بود. یعنی اینکه در صورت مداخله ایران و عبور نیروهای ایرانی از مرزها، لازم بود تا نیروهای سازمان از موضع اختفا به مواضع تدافعی منتقل شوند. این مواضع همان طور که توضیح داده شد، در نزدیکی مواضع اختفا اتخاذ شده بود. (جاده ای که به فرودگاه متروکه شمال قرارگاه اشرف منتهی می شد و در ۲۰ کیلومتری از قرارگاه واقع شده بود، محور خانقین به اشرف، محور خالص به اشرف و ارتفاعات حمزین در مسیر کرکوک - خالص از جمله این مواضع بود).

مرحله سوم: مرحله تهاجم بود که شرط تحقق آن، به هم ریختن اوضاع عراق یعنی فقدان نیروهای عراقی بازدارنده بود. در این مرحله بحث مخالفت آمریکایی ها با انجام بمباران های احتمالی بر روی نیروی پیش رونده نیز مورد توجه واقع شد که رجوی در پاسخ گفت: از جنبه سیاسی، قطعاً آمریکایی ها برای برخورد با سازمان به این منطقه نیامده اند ولی از جنبه نظامی با توجه به اینکه نیروهای آمریکایی از شمال، جنوب و یا غرب عراق وارد خواهند شد، محور شرق در مواجهه با نیروی آمریکایی نخواهد بود لذا راه برای نیروهای سازمان باز است. نهایتاً رجوی در جمع بندی گفت: اگر به هر دلیلی امکان اجرای مرحله سوم نبود، با آمریکایی ها وارد مذاکره خواهیم شد و از قبل نیز پیام داده ایم که ما بی طرف هستیم. در واقع آنچه که رخ داد همین امر بود و نشان می داد که از قبل بر روی آن اتفاق شده بود.

○ نشست عاشورا

یازده روز قبل از روز عاشورا (در سال ۱۳۸۱ عاشورا مصادف بود با ۲۳ اسفندماه) یعنی در تاریخ ۸۱/۱۲/۱۲ (به فاصله ۱۷ روز از حمله آمریکا) نشست عمومی با نام نشست عاشورا قرارگاه «اشرف» برگزار شد. رجوی در این نشست به کار تبلیغی و تهییجی پرداخت و وانمود کرد که امروز (آن روز) عاشورا است و حتی زیارت عاشورا را خواند. در آن موقع افراد حاضر در نشست نمی‌دانستند که رهبری سازمان قصد فرار را دارد و نشست به همین دلیل ۱۱ روز زودتر برگزار شده است. منتهی با این هدف که فیلم آن، روز عاشورا پخش شود. بعدها نیروها می‌گفتند: در نشست عاشورا چراغ‌ها را خاموش کردند و وقتی روشن شد هیچ کس نرفته بود الا رجوی و مریم قجر.

○ جانبداری سازمان از رژیم بعثی تا آخرین روزها

پس از شروع حمله آمریکا اخبار سیمای مجاهدین و موضع‌گیری‌های آنان تا آخرین روزهای جنگ نیز جانبدارانه و به نفع صدام و تقریباً تکرار همان ادعاهای رژیم بعثی مبنی بر شکست نیروهای اشغالگر بود. (مانند سقوط هلی‌کوپترهای آپاچی - مصاحبه‌های سعید الصحاف وزیر تبلیغات عراق و...) در خصوص تحلیل خبرنگاران و افسران نظامی مبنی بر طولانی شدن جنگ، کشته شدن افراد بی‌گناه و مردم عادی به خصوص کودکان و زنان در این رابطه کافی است، به موارد زیر که از سیمای مجاهد پخش شد دقت شود:

تاریخ ۸۲/۱/۵: ۱- ناتوانی آمریکا در خاتمه دادن سریع به جنگ ۲- وسعت یافتن مخالفت‌ها با جنگ در کشورهای مختلف (مصر - کره جنوبی - جاکارتا - آرژانتین - سودان و...)
تاریخ ۸۲/۱/۷: ۱- بمباران بیمارستان و کشته شدن کودکان... ۲- اخباری از شکست‌های آمریکا
۳- تصاویری از تظاهرات مردم دنیا در مخالفت با جنگ ۴- کاهش آرای مثبت مردم نسبت به ادامه جنگ ۵- پیش‌بینی غلط آمریکا از استقبال شیعیان از نیروهای خارجی ۶- شکست طرح اولیه آمریکا در جنگ.

تاریخ‌های ۸۲/۱/۱۱ و ۸۲/۱/۱۲ و در ادامه آن در تاریخ‌های ۱/۲۰ و ۲۳ و ۸۲/۱/۲۴ سیمای مجاهد طی اطلاعیه‌هایی ابتدا اعلام کرد: نیروهای سپاه به همراه نیروهای عراقی سپاه بدر و... قصد دارند تا با نفوذ در عراق به نیروهای سازمان تهاجم نمایند و در روزهای پایانی جنگ اعلام کردند که این تهاجمات انجام شده و طبق ادبیات همیشگی رسانه مذکور، صحبت‌ها تماماً

از شکست جمهوری اسلامی و سپاه بدر و ضربات وارده به نیروهای مهاجم حکایت داشت و البته در لابلای سطور، به تلفات خود، نیز اشاره می‌کردند و حال آنکه اساساً تمامی این ضربات و تلفات وارده به آنان از ناحیه آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها بود.

○ گزارش درگیری‌ها

در آخرین روزهای جنگ (۱۹ یا ۲۰ فروردین ۸۲)، نیروهای آمریکایی از شمال و به طور مشخص از سمت قره‌تپه شروع به پیشروی کردند (تا این مقطع حملات و پیشروی نیروهای آمریکایی اختصاص داشت به محورهای جنوبی و غربی بغداد) که در مسیر این پیشروی نیروهای سازمان قرار داشتند. این پیشروی باعث شد تا نیروهای عراقی نیز در نزدیکی مجاهدین مستقر شوند اما همان شب ظاهراً به دستور فرماندهان بالای ارتش عراق، نیروهای عراقی سلاح‌ها را بر زمین گذاشتند که بلافاصله مورد غارت مردم عراق قرار گرفتند. در همین زمان یک ستون از نیروهای سازمان به سمت مرز ایران (اطراف خانقین) حرکت کردند که ستون تانک‌ها در اطراف فرودگاه متروکه (در نزدیکی قرارگاه اشرف) قبل از رسیدن به سد حمزین مورد حمله نیروی هوایی آمریکا قرار گرفت و حداقل ۶ تانک از آنها منهدم گردید و تعدادی نیز کشته شدند و باقی نیروها در اطراف خانقین بدون هیچ سازماندهی و ارتباطی پراکنده شدند. در این زمان قرارگاه‌ها نیز به شدت زیر بمباران بود. از قرارگاه اشرف (توسط پیک) دستور رسید که نیروها به قرارگاه بازگردند و ظاهراً این دستور به تمامی نیروهای دیگری که در محورهای مختلف پراکنده شده بودند نیز رسیده بود. اما این نیروها مجدداً در مسیر بازگشت به قرارگاه مورد تهاجم نیروهای آمریکایی قرار گرفتند. در مسیر بازگشت تصادفات زیادی نیز رخ داد و حتی عده‌ای کشته شدند.

یعنی در واقع طبق پیش‌بینی‌ها قرار نبود آمریکا از سمت شرق پیشروی کند که این اتفاق افتاده بود. همچنین پیش‌بینی بمباران از سوی آمریکایی‌ها نشده بود که این اتفاق هم افتاد. لذا نیروها به شدت غافلگیر شده بودند و عملاً هیچ کاری از آنان بر نمی‌آمد. از طرفی افراد جدید و آموزش ندیده هم که در جریان درگیری‌ها به نیروها تغذیه شده بودند عملاً دست و پاگیر شده بودند.

سرعت پیشروی آمریکایی‌ها بسیار بیشتر از تصور مجاهدین بود و به سرعت به اطراف بغداد رسیده بودند و نیروهایی که مواضع دفاعی اطراف اشرف را ترک کرده و به سمت مرز رفته بودند تحت بمباران قرار گرفتند و قرارگاه‌های دیگر سازمان که نیروهایشان توانسته بودند به نزدیکی خانقین برسند تماماً

بدون آب و غذا و زیر بمباران هوایی و حتی حملات زمینی گروه‌های ناشناس و برخی اهالی برای غارت بود. به قرارگاه «جلولا» نیز حمله هوایی و زمینی شد و تعدادی کشته شدند. افراد در مسیر بازگشت از اطراف خانقین به قرارگاه اشرف مورد حمله مردم قرار می‌گرفتند. افرادی هم که به قرارگاه می‌رسیدند بلافاصله سازماندهی و به اطراف قرارگاه در دسته‌های چند نفره اعزام و در سنگرهایی که از قبل تدارک دیده بودند مستقر می‌شدند. استقرار در ساختمان‌های قرارگاه اشرف ممنوع بود. یک بار نیز دستور آمد، چون یک سری از عوامل رژیم قصد دارند از شرایط جنگی و به هم ریختگی عراق استفاده کند و به ارتش آزادیبخش ضربه بزنند، باید به آنها پاسخ داده شود. به همین منظور نیروها به اطراف اعزام شدند اما در واقع بعد از اینکه این اکیپ‌ها وارد صحنه‌های درگیری شدند، با مردم عراق مواجه شدند. این نیروها تعدادی از مردم عراق را مورد ضرب و شتم قرار دادند، به خانه‌ها حمله کردند و با سلاح‌های مختلف به اهالی روستاها هجوم آوردند.

○ دستگیری و استرداد دو مجاهد خلق توسط دولت سوریه و

کمک‌های مالی صدام

در تاریخ ۸۲/۱/۲۹ دو تن از اعضای قدیمی به نام‌های ابراهیم خدابنده و جمیل بصام هنگامی که قصد انتقال مبلغ یک میلیون و هشتصد هزار دلار وجه نقد را از خاک عراق به اروپا داشتند در مرز ابوکمال سوریه توسط مأمورین سوریه دستگیر شدند که نهایتاً این افراد در تاریخ ۸۲/۳/۱۶ توسط نمایندگان سوریه در فرودگاه مهرآباد تحویل ایران می‌گردند.

اعترافات این افراد نشان می‌داد که مجاهدین مقادیر معتناهایی از پول‌های اهدائی صدام را به اروپا انتقال داده‌اند (که بعدها در جریان دستگیری مریم قجر در فرانسه نیز بخشی از این پول‌ها کشف و توسط فرانسه ضبط می‌گردد) این اطلاعات سپس با اسنادی که در هنگام سقوط صدام به دست عراقی‌ها می‌افتد و بخشی از آن آشکار می‌شود تکمیل می‌گردد. اسناد و فیلم‌های مذکور که توسط سرویس اطلاعاتی عراق در هنگام تحویل پول به سازمان به صورت پنهان گرفته شده بود نشان می‌داد که میلیون‌ها دلار از سوی رژیم بعثی در اختیار سازمان قرار می‌گرفت تا به ترور و عملیات در ایران بپردازند و از این طریق نشان دهند که ایران کشور بی‌ثباتی است. در یک قلم از کمک‌های بی‌حد و حصر رژیم صدام که توسط نیویورک تایمز فاش شد پرده از فروش نفت عراق به صورت قاچاق توسط مجاهدین

برداشته شد که برخلاف مصوبه شورای امنیت سازمان ملل، اقدام به فروش نفت کرده بودند که فقط بابت این اقدامات آن هم در یک مقطع ۶۰۰ میلیون دلار سود نصیب آنها شده بود. بخشی از تصاویر و اسناد توسط تلویزیون‌های خارجی من جمله تلویزیون الجزیره نیز پخش گردید. ابراهیم خدابنده که پناهنده انگلیس بود توسط مسئول دفتر سازمان در فرانسه به نام آزاده رضایی توجیه می‌گردد تا با تهیه ویزای سوریه به این کشور سفر نماید و مأموریتی را به انجام رساند. وی نیز به سوریه می‌رود و با وصل شدن به جمیل بصام هر دو به مرز سوریه - عراق می‌روند و پولی را که توسط عوامل سازمان در خاک عراق از مرز مذکور عبور داده شده بود، تحویل می‌گیرند تا به فرانسه منتقل نمایند. این پول‌ها در ۷ عدد ساک جاسازی شده بود و توسط زنی عراقی از مرز رد شده بود.

○ پیام ۱۲ ماده‌ای رجوی پس از سقوط صدام

پس از سقوط صدام و پایان بمباران مواضع سازمان، رجوی برای نیروها پیامی ارسال نمود که توسط فرماندهان قرارگاه‌ها به نیروهای تحت امر ابلاغ گردید. در این پیام رجوی به بمباران محل استقرار خود و مریم فجر اشاره نمود و حتی اعلام نمود که در اثر بمباران، میز کار و تخت‌خواب وی منهدم شده است. قسمت‌هایی از پیام به شرح زیر است:

با تشکر و قدردانی از زحمات تک تک نیروهای ارتش آزادی‌بخش از اینکه در هر شرایطی فرمان‌پذیری داشتید و گوش به فرمان فرماندهان بودید، و علیرغم اینکه به شما تیراندازی شد ولی مقاومت و صبر پیشه کردید و به سمت کسی شلیک نکردید، مراتب سپاس خود را از یکایک شما تقدیم و توجهتان را به موارد زیر جلب می‌کنم:

۱- زمانی که لنین در روسیه پیروز شد و نماینده خود را جهت مذاکره نزد آلمانی‌ها فرستاد، آلمانی‌ها برخورد توهین‌آمیزی بانمایند لنین داشتند. هنگامی که وی جریان برخورد آلمانی‌ها و درخواست‌های آنها را مطرح می‌کند لنین به او می‌گوید: اگر به شما گفتند دامن هم بپوشید، بپوشید. امروز ما در یک موقعیت تاریخی حساس قرار گرفته‌ایم لذا به خاطر نجات خلقمان اگر لازم باشد ما هم دامن می‌پوشیم.

۲- رژیم هنوز در ساعت «سین» (ساعت سرنگونی) قرار دارد و از این شرایط خارج نشده است.

۳- تنها تضاد ما رژیم است. ما تنها با رژیم در جنگ هستیم و با هیچ گروه و کشوری سرچنگ نداریم.

۴- در مورد جنگ «لب پر» [تشبیه به لبه ظروف چینی که پس از ضربه خوردن می‌پرد] نخورید، معامله‌ای است که رژیم با انگلیس کرده بود تا قرارگاه‌های ما را صفر صفر کنند. [منظور این است که آمریکایی‌ها نقشی نداشتند]

۵- ما اکنون «سرقله» هستیم و چشم تمام دنیا به ما است.

۶- ما از جناح قدرت هستیم و دنیا و آمریکا نیز به قدرت ما پی برده و روی ما حساب باز کرده. ما امروز روی میز پنتاگون هستیم و آنها در آمریکا درباره ما صحبت می‌کنند. پس باید با قدرت بیشتری برای حفظ تشکیلات خود بکوشیم.

۷- ما چاشنی نابودی رژیم و تنها آلترناتیو قدرتمند آن می‌باشیم.

۸- ارتش آزادی‌بخش امید خلق قهرمان ایران می‌باشد و نیرویی است که باید مریم را به تهران ببرد.

۹- امروز همان روزی است که همه باید وفاداری خود را به سازمان ثابت کنند زیرا سازمان افراد را در روزهای سخت و دشواری خواهد نه فقط در روزهای شادی و پیروزی.

۱۰- عملیات جاری ناموس مجاهدین است. نشست‌های عملیات جاری را فعالتر برگزار کنید.

۱۱- فرماندیری و گوش به فرمان بودن از فرماندهان خود را هرگز فراموش نکنید.

۱۲- «انا فتحنا لک فتحاً مبیناً» نام این عملیات را فتح‌المبین انتخاب کردیم، چون از شری عظیم خیری عظیم گرفتیم.

در تشریح بند آخر پیام نادر رفیعی‌نژاد از مسئولین سازمان می‌گوید:

«در این جنگ ما باید صفر صفر (نابود) می‌شدیم ولی رهبری بار دیگر سازمان را از مرگ حتمی نجات داد.»

این پیام صرفاً جهت روحیه دادن به نیروها و آرام‌سازی و آماده‌سازی آنها برای همکاری با آمریکا به عنوان حاکم بلامنازع عراق و جانشین صدام بود و در آن هیچ اشاره به ادعاهای قبلی مبنی بر اینکه اعلام کرده بودند که تحت حملات ایران قرار داشتند نشده بود.

بعد از این پیام و یک پیام دیگر به مناسبت دستگیری مریم قجر که اشاره خواهد شد، دیگر هیچ خبری از رجوی نشد و مسئولین سازمان در پاسخ به سؤال نیروها از سرنوشت وی اعلام می‌کردند که، سؤال از وضعیت رجوی خط سرخ سازمان است و بوی رژیم می‌دهد (شیوه معمول سازمان برای سرکوب سؤالات افراد).

همچنین موارد زیر در پرسش‌های بی‌پایان نیروها از سوی مسئولین و فرماندهان مجاهدین خلق

مطرح می‌شد.

۱- الآن تهدید ما (سازمان) تحلیل کردن است. «واو شدن» [انفجار و بریدگی، وادادن] و محفل زدن است. امروز در سازمان از این نوع سؤالات حرام است. فقط و فقط خود را به رهبری بسپارید.

۲- تحلیل کردن و سؤال کردن حرام و مرز سرخ است. مسعود [رجوی] هر موقع لازم باشد و صلاح بداند خودش پیام می‌دهد.

۳- ارتش پابرجاست و آمریکایی‌ها هم می‌دانند ما تروریست نیستیم.

○ دستگیری مریم رجوی و همراهانش در فرانسه

پلیس ضد تروریست فرانسه، در ۱۷ ژوئن ۲۰۰۳، با حمله به ۱۳ پایگاه سازمان و دستگیری مریم رجوی و ۱۶۵ تن از کادرهای بالای سازمان مزبور - که کنترل عمده‌ترین مراکز و پایگاه‌های آنها در اروپا و آمریکا را به عهده داشتند - برنامه‌های تدارک دیده شده همسر مسعود رجوی را در اروپا خنثی کرد. روزنامه «فیگارو»، اهداف مجاهدین خلق در اروپا و نقشه ترور ۲۵ تن از جدانشدگان آنان را فاش کرد. فرماندهان سازمان به زیر ضرب رفتند، شیوه‌های پول‌شویی افشا و ردیابی شد، بحران‌سازی از طریق حمله به سفارتخانه‌های ایران کنسل شد، حمل و نقل رهبری سازمان و جا به جایی اسناد و مدارک منتفی شد و شکست پشت شکست برای مجاهدین خلق پیش آمد.^۱

انعکاس این واقعه سریع بود و رسانه‌ها به تحلیل علت آن پرداختند. روزنامه «نیویورک تایمز» انگیزه دولت فرانسه از این اقدام را «جلوگیری از انتقال کانون سیاسی - عملیاتی سازمان مجاهدین خلق از عراق به فرانسه» عنوان کرد. پی‌یر دوبوسکه مسئول سازمان اطلاعاتی فرانسه، در مصاحبه با روزنامه مزبور اظهار داشت:

سازمان‌های اطلاعاتی فرانسه از پاییز گذشته متوجه ورود شمار روزافزون مجاهدین خلق و پس از [آغاز] جنگ عراق، متوجه ورود شمار زیادی از سربازان آن به فرانسه شدند... مجاهدین [خلق] یک کارخانه تولید رنگ را در شهر «سنت کوئن لامون» اجاره کردند و ضمن راه‌اندازی یک استودیوی تلویزیونی و نصب بشقاب‌های ماهواره‌ای، در حال تبدیل کردن آن به یک مرکز ارتباطات بودند...

مجاهدین برای حمله به سفارتخانه‌های ایران و سایر منافع این کشور در اروپا و ترور ۲۵ نفر از اعضای سابق خود برنامه‌ریزی کرده بودند... این [سازمان] به هیچ وجه یک جنبش سیاسی و یک جنبش دموکراتیک و سیاسی نیست. این گروه خود را برای احیای دموکراسی در ایران آماده نمی‌کند. اینها گروهی کاملاً افراط‌گرا هستند. فرقه‌ای تندرو، فاقد هرگونه نظام دموکراتیک؛ فرقه کیش شخصیت در پیروی از رهبر.^۱

به دنبال این ضربه غیرمنتظره و واکنش‌های منفی گسترده، جمعی از اعضای جدا شده سازمان - که نام‌شان در لیست ترورهای برنامه‌ریزی شده مسعود و مریم رجوی بود - تحت عنوان حقوقی «انجمن سیاسی - فرهنگی ایران پیوند» اطلاعیه‌ای صادر و بر تداوم اقدامات حقوقی و قانونی علیه این سازمان و سران آن تأکید نمودند. در این اطلاعیه، پس از توضیح خبر دستگیری و بیان افشای نقشه قتل مخالفان سازمان توسط رسانه‌های معروف جهان، آمده است:

ما - تعدادی از مخالفین و اعضای جدا شده از مجاهدین که در کشورهای اروپایی اقامت داریم - به دفعات مختلف، از صدور فرمان قتل مخالفین مجاهدین توسط رهبران سازمان (مسعود و مریم رجوی) خبر داده بودیم.

اعضای ناراضی که قبلاً و یا ماه‌های قبل، از سازمان مجاهدین فرار کردند، اعتراف کرده‌اند [که] مسعود و مریم رجوی در نشست‌های مختلف، اعضای شان را به قتل اعضای ناراضی و مخالفین سیاست‌های مجاهدین که در کشورهای غربی سکنا دارند، تشویق و ترغیب کرده و فرمان داده‌اند.

ما ... با شناختی که از ماهیت واقعی مجاهدین و ایدئولوژی نفرت و انتقام‌شان داریم، کراراً موضوع ... را گوشزد کرده... به تمامی اعضای جدا شده از مجاهدین هشدار مجدد می‌دهیم تا با مراجعه به مراجع قانونی و حقوقی کشورهای محل اقامت‌شان، از اجرای نقشه‌های تروریستی مجاهدین که تحت بهانه همکاری مخالفین با جمهوری اسلامی انجام خواهد گرفت پیشگیری کرده و تحت پیگرد قانونی قرار دهند.

ما - همچنین - نیروهای پلیس و مجامع حقوق بشری و فعالین سیاسی را به نقشه‌های تروریستی مجاهدین در خاک اروپا هشدار می‌دهیم و پلیس اروپایی را مسئول حفظ جان و امنیت پناهندگان سیاسی و شهروندان ایرانی می‌دانیم.^۲

۱. همان: صص ۷۵ - ۷۶؛ به نقل از: WWW. newYork times./2003/6/30.

۲. همان: صص ۷۳ - ۷۴؛ با اندکی تلخیص.



بازداشت مریم قجر عضداللو در فرانسه

○ دستور تشکیلاتی خودسوزی

ماجرای فرانسه، سران سازمان را دستپاچه کرد. نامعلوم بودن تصمیم و حکم دادگاه، احتمال استرداد مریم رجوی و برخی دیگر از کادرهای دستگیر شده به ایران، و از همه مهمتر به هم ریختن تمهیدات و تدارکات - به دقت - طراحی شده، سازمان را به این اندیشه واداشت که واکنشی متناسب با ماهیت فرقه‌ای خود بروز دهد. ده تن از وابستگان سازمان مجاهدین خلق، در اعتراض به دستگیری مریم رجوی و جمعی از همراهان وی، دست به خودسوزی علنی زدند! نتیجه نخستین، مرگ ۳ تن به نام‌های علی ملک، مرضیه باباخانی، ندا حسنی و سوختگی‌های شدید بقیه بود. تصور رهبری سازمان این بود که این اقدام وحشتناک باعث تأثیرگذاری روی افکار عمومی در اروپا و آمریکا و... خواهد شد و دولت فرانسه را به تجدیدنظر وادار خواهد ساخت. یکی از سران سازمان در سایت «ایران لیبرتی» اعلام نمود:

صدها نفر خود را در لیست خودسوزی قرار داده و اگر دولت فرانسه به توطئه‌های مشترک‌اش با رژیم... پایان ندهد، مصمم‌اند که خود را به آتش بکشند.^۱

بنا به نقل روزنامه «پاریسین»، قبل و بعد از خودسوزی، از سوی عناصر مجاهدین با تلفن همراه چند خبرنگار تماس گرفته شد و سخنگوی روابط خارجی «شورای ملی مقاومت» (محمد سیدالمحدثین) هم نام شخص خودسوزی کننده را اعلام کرده است. برخی از جدانشدگان سازمان در عراق (در واقع گریختگان و پناه برندگان به گروه جلال طالبانی) نیز قرائن و شواهدی ارائه کرده‌اند که حاکی است: پس از دستگیری مریم رجوی و نزدیکانش در پاریس، بنا به تکلیف مسئولان و فرماندهان سازمان در «قرارگاه اشرف» در عراق - که تحت کنترل نیروهای نظامی آمریکا قرار دارند - هر عضو یا نیرو تقاضای «داوطلبانه»ی خودسوزی را کتباً نوشته و به دست فرماندهان خود داده است.^۲

زمانی که این اقدام نتیجه معکوس داد و برخلاف پیش‌بینی و گمان رهبران گروه، افکار عمومی و مردم اروپا و دیگر کشورها واکنش منفی نشان دادند و موجی از انزجار و تنفر و تعجب برانگیخته شد، سازمان و رهبر آن مدعی شدند که این حرکت‌ها به صورت خودجوش و خود به خود صورت گرفته و اعضای آنها با دستور تشکیلاتی دست به خودسوزی نزده‌اند!

۱. همان: ص ۵۰؛ نام این عضو سازمان، منصور قدرخواه است.

۲. خوشحال، ویران‌سازی نیرو...: ص ۷۰.



خود سوزی علی ملک





خودسوزی مرضیه باباخانی



□ «پراکندگی» و تسلیم

حدود یک هفته قبل از سقوط رژیم صدام، برای هر یگان یک جلسهٔ عمومی توجیهی گذاشته شد و به اختصار و به طور کلی، احتمال رفتن به سمت مرزهای ایران عنوان گردید. چند ماه قبل از آن، مسعود رجوی اقدام به برگزاری یک نشست کرد و طی آن، نحوهٔ «پراکندگی» نیروهای سازمان را توضیح داد. چکیدهٔ اظهارات رهبر گروه چنین بوده است:

در صورتی که آمریکا قصد زدن و تهاجم علیه ما را داشته باشد یا «قرارگاه اشرف» را مورد هدف قرار دهد، بی‌درنگ به سمت ایران خواهیم رفت.^۱

پیش از این، ارتش آزادی‌بخش رجوی را به چهارده قرارگاه تقسیم کرده بودند. هر قرارگاه با استعداد ۱۳۰ تا ۱۵۰ نفر، قرارگاه یکم را زنان تشکیل می‌دادند و در دیگر قرارگاه‌ها نیز بین ۸ تا ۱۰ زن در سمت‌های فرماندهی قرار داشتند. پیش از جنگ، همه قرارگاه‌های مزبور که در شهرهای مختلف قرار داشتند («حبیب» در بصره، «موزمی» و «همایون» در العماره، «فایزه» در کوت و...) در «قرارگاه اشرف» مجتمع شدند؛ ولی با شروع جنگ، آماده‌باش و پراکندگی آغاز و نحوهٔ آرایش نیروها در قرارگاه‌ها معین و اجرا شد.^۲ به طور کلی، برای رخنه به داخل ایران، سه مسیر عمومی را در منطقهٔ هم‌مرز با کرمانشاه در نظر گرفتند؛ اما... نقشه را به هیچ یک از راننده‌های تانک‌ها نشان ندادند و توجیه جزئیات را به بعد موکول کردند.

نیروهای بلا تکلیف و معطل رجوی، حدود یک ماه در وضعیت «پراکندگی» بوده‌اند که جنگ اوج گرفت و صدام حسین سرنگون شد. سازمان، که احساس کرد حلقهٔ محاصره تنگ‌تر شده است و چشم‌انداز نابودی کامل را می‌دید، مصمم شد که هر چه بیشتر به مرز ایران نزدیکتر شود. از این رو پس از شنیدن خبر سقوط بغداد، دستور داد که نیروهای همهٔ قرارگاه‌ها به سوی «خانقین» و «جلولا» بروند. این

۱. مجاهدین در جنگ سوم...: ص ۹؛ این سخنان همان است که به «فروغ ۲» معروف شد و توسط جداشدگان سازمان در اروپا افشا گردید.

۲. استقرار یا ترتیب این پراکندگی و آماده‌باش بدین شرح بوده است: قرارگاه یکم در اشرف/قرارگاه ۲ و ۸ و ۹ در شمال جلولا/قرارگاه ۶ و ۷ و ۱۰ در منطقهٔ «ساری تپه» در شمال «محمدین» (از مناطق حفاظت‌شدهٔ ارتش صدام در اطراف «قرارگاه اشرف»)/قرارگاه ۱۵ و ۵ نیز در «ساری تپه» (با چند کیلومتر فاصله نسبت به قرارگاه قبلی)/قرارگاه ۴ و ۱۲ در منطقهٔ «خانقین» / قرارگاه‌های ۳ و ۱۱ و ۱۴ در منطقهٔ عمومی «جلولا»؛ توضیح اینکه در میان ۱۴ قرارگاه، شمارهٔ ۱۳ وجود نداشته و از این رو یکی از آنها شمارهٔ ۱۵ را داشته است! هر یک از این نحوه استقرار را «محور» می‌نامیدند. همان: صص ۹-۱۰؛ با تلخیص.

روند در فروردین ماه ۱۳۸۲/مارس و آوریل ۲۰۰۳ روی داد.

در جریان همین نقل و انتقال به «خانقین» بود که یکی از یگان‌ها توسط هواپیماهای آمریکایی مورد حمله قرار گرفت؛ زرهی‌ها نابود و تعدادی از افراد نیز کشته شدند. به دنبال این حمله، همهٔ یگان‌ها را توجیه کردند که جداگانه خود را به منطقهٔ «امام ویس» برسانند؛ یگان‌ها نیز چنین کردند. پیش از آنکه نیروها به سه راهی «امام ویس» برسند، فرماندهی پیام داد که همه به سمت «قرارگاه اشرف» عقب‌نشینی کنند. در جریان اجرای همین دستور، یک یگان دیگر نیز توسط هواپیماهای آمریکایی بمباران شد. در اثر این حملات - هم در مرحلهٔ اول، نزدیک «خانقین» و هم پس از عقب‌نشینی - نیمی از تجهیزات و ادوات زرهی منهدم شدند و نیز برخی از قرارگاه‌ها بیش از هفتاد درصد تجهیزاتشان را از دست دادند.

آمریکایی‌ها که از استیصال و درماندگی سازمان - به ویژه پس از سقوط صدام حسین - آگاه بودند، پس از ورود به عراق کوشیدند تا سازمان را به ابزاری برای پی‌گیری و اجرای اهداف خود در عراق و ایران تبدیل کنند. بنابراین اگرچه رهبران سازمان حتی پیش از آمدن آمریکا به عراق آماده همکاری با آمریکا بودند و به ویژه در برابر دشمن مشترکشان - جمهوری اسلامی - همکاری‌هایی با یکدیگر داشتند، در این مقطع برای استفاده بیشتر، سیاست سخت‌گیری و تحقیر و اعمال فشار را پیشه کردند و بدین منظور تاکتیک‌هایی را به کار گرفتند و طی چند مرحله به این هدف خود نایل شدند که به اختصار به آنها پرداخته می‌شود. البته نباید از دیده دور داشت که این برخوردهای آمریکا با سازمان به معنای عدم حمایت شدید از آن در برابر جمهوری اسلامی نیست.

○ فاز اول: تسلیم

استقرار همهٔ نیروها در «قرارگاه اشرف» مستلزم برنامه‌ریزی برای حفاظت از قرارگاه بود. به همین سبب یک مدار حفاظتی (به شعاع ۱۰ کیلومتر) به دور قرارگاه کشیده شد. مشکلی که در نخستین وهله بروز کرد، ترس از حملهٔ آمریکایی‌ها و یا افراد متفرقهٔ مسلح به نیروهای در راه مانده و غارت آنان بود. چندین بار افراد مسلح عراقی به نیروهای سازمان حمله کرده، آنها را کشتند یا فراری دادند. اهالی روستایی به نام «چیاله» به تعدادی از نیروها که روی جاده‌های اطراف این روستا بودند، حمله کردند؛ به دنبال فرار آنان برخی از وسایل به جا مانده را ربودند و ادوات زرهی آنان را نابود کردند. فضای هراس و

وحشت، و بهت و حیرت پس از سقوط صدام حسین - علاوه بر اغلب مناطق عراق - بر فضای «قرارگاه اشرف» نیز حاکم شد.

آمریکایی‌ها در همهٔ نقاط پیشروی و در اردیبهشت ماه ۱۳۸۲/آوریل و مه ۲۰۰۳ همه جا را پاکسازی کردند؛ از جمله «قرارگاه اشرف» را محاصره و مجاهدین خلق را امر به خلع سلاح و تحویل تجهیزات زرهی نمودند. نیروهای سردرگم - که همهٔ پیام‌های مبتنی بر سرنگونی رژیم ایران و حرکت‌های عاشوراگونه و دیگر فرموده‌هایی را که در نشست‌های پی در پی القا می‌شد، بر باد رفته می‌دیدند - ناگهان با پیام مسعود رجوی خطاب به Fg (فرمانده قرارگاه) - جهت ابلاغ به کلیهٔ نیروها - مواجه شدند؛ بدین مضمون:

وقتی در مقابل چنین خواستی (خلع سلاح) قرار گرفتیم، برایم سخت و دشوار بود که سلاح‌های مان را تحویل دهیم؛ ولی در نهایت بین سلاح و صاحب سلاح، صاحب سلاح را انتخاب کردم؛ چرا که اگر سلاح‌ها را انتخاب می‌کردیم، رژیم [جمهوری اسلامی] سودش را می‌برد و آنها منتظر همین انتخاب بودند.

من صاحب سلاح را انتخاب کردم؛ چرا که «انقلاب مریم» که فراتر از سلاح می‌باشد را دارید و بیش از هر سلاحی کارآیی دارد.

پس از ابلاغ این پیام، برای همهٔ افراد قسمت‌ها نشست گذاشته شد تا نفرات از این بحث عبور کنند. اغلب افراد نسبت به این موضوع واکنش منفی نشان دادند و وانمود کردند که حاضر به تحویل دادن سلاح‌ها نیستند. البته از جمله تاکتیک‌های رجوی این است که با اعضای سازمان به گونه‌ای سخن بگوید که آنان همواره بر آرمان‌ها تأکید ورزیده و بر ادعاهای خود پافشاری نمایند. در حالی که اصل موضوع این بود که همهٔ افراد - چه آنهایی که مخالفت می‌نمودند و چه فرماندهانی که برای این مانورها راه باز می‌کردند - مطلع بودند که مجبورند زرهی‌ها را تحویل آمریکایی‌ها بدهند.

توجیه نیروها، همه با تکیه بر قاعده و قانون‌های «انقلاب ایدئولوژیک» بوده که مدت‌ها به مثابهٔ دستورالعمل سازمانی بدان عمل می‌شده است. مسعود رجوی در پیام خود به «عملیات جاری» و «انقلاب مریم» اشاره داشت و فرماندهان نیز سعی کردند بگویند که وظیفهٔ نیروها فقط «انقلاب کردن» و «گزارش

۱. همان: صص ۱۳ - ۱۴. آنچه در این صفحات می‌خوانید عمدتاً از همین مأخذ (مجاهدین در جنگ سوم خلیج فارس) است که برخی از قسمت‌ها عیناً و به صورت نقل قول مستقیم و برخی دیگر نیز با تلخیص و اندک تغییراتی آورده شده است.

عملیات جاری» (یعنی از وضعیت روحی، ذهنی و روانی خود، لحظه به لحظه گزارش تهیه کردن) است و در سایر امور فقط رهبری است که تصمیم می‌گیرد. از توجیهات دیگری، که از روز بازگشت مجدد یا عقب‌نشینی به «قرارگاه اشرف» در نشست‌ها مطرح شد، این بود که: «به هر حال یک وقتی آمریکایی‌ها می‌فهمند که ما نیرویی هستیم که به درد آنها می‌خوریم!»^۱ در آن شرایط که هیچ چشم‌اندازی برای ورود به آینده وجود نداشت و خطرات مختلفی سازمان را تهدید می‌کرد، این حرف مانند یک روزنهٔ امید عمل می‌کرد و همهٔ نیروها به امید رسیدن به این نقطه می‌نشستند که آمریکا تشخیص دهد از نیروهای رجوی می‌توان بهره‌برداری نمود!

طبق تصمیم نیروهای ائتلاف، تمامی ادوات زرهی، دفرمه شده و از کار افتادند و سپس کلیه آنها را دور قبرستان قرارگاه اشرف قرار داده و تحت عنوان مراسم خداحافظی با سلاح، همهٔ نفرات قرارگاه به نوبت با تانک‌ها و... عکس یادگاری گرفته و با آنها خداحافظی کردند.

اکثر فرماندهان سازمان از جمله: عباس داوری، فهیمه اروانی، زهرا مهرصفت، بتول رجایی، پریچهر نکوگویان، سهیلا شعبانی، رضا مرادی و سعید نقاش حضور داشتند. یکی از عناصر جداسدهٔ سازمان، که در این صحنه‌ها حاضر بوده است، می‌نویسد:

در آن شرایط بحرانی، همهٔ این کارها که تشکیلات سعی داشت تا تبدیل به عاملی برای تخلیهٔ روانی افراد شود، به عاملی برای کمپرس بچه‌ها و فوران عصبی تبدیل شد؛ تاجایی که نیروهای آمریکایی که آنجا بودند، با افراد همدردی می‌کردند. یک افسر سیاه‌پوست می‌گفت: «ناراحت نباشید؛ هر وقت خواستید بروید ایران، من خودم یک تیپ زرهی دارم که به شما قرض می‌دهم!» آمدند روی تانک‌ها و عکس گرفتند تا از چریک‌های مجاهدین دلجویی کرده باشند و از آن حال درشان آورند. حتی یکی از فرماندهانی که بر روی تحویل دادن زرهی‌های قسمت زنان نظارت داشت، آن قدر تحت تأثیر گریه و ناله زن‌ها قرار گرفته بود که اجازه داده بود تا - به صورت سمبلیک - سه نفر زرهی کاسکاول را در قرارگاه خودشان نگاهدارند!^۲

در واقع نیروهایی که قریب سه دهه سلاح در دست‌شان بود، آن را بر زمین گذاردند. آن هم در مقابل قوایی که مقابله با آن، از روز نخست اساس استراتژی سازمان را تشکیل می‌داد - یعنی «سرکرده و رأس امپریالیسم جهانی، آمریکای جهانخوار»! «رزمندگان مجاهد که به ارتش پیران معروف است و در سازمان

۱. همان: ص ۱۵.

۲. همان: صص ۱۵ - ۱۶.

رزم خود، تنها قریب به ۵۰۰ تن افراد زیر ۳۰ سال داشتند و مابقی افراد بالای ۳۰ سال و حتی بالای ۵۰ سال بودند، به هنگام خلع سلاح یا اصطلاحاً تودیع با سلاح، واکنش‌های مختلفی از خود بروز دادند: عده‌ای از غصه گریستند، گروهی از کار تنظیف سلاح رهیدند و احساس راحتی کردند و جمعی دیگر از اینکه سلاح ندارند و جنگ تمام شده و کشته‌ها ماشین جنگ نخواهند شد از ته دل راضی بودند. با استقرار آمریکایی‌ها در «قرارگاه اشرف»، آنها شروع به استفاده از امکانات مجاهدین کردند: با لباس مجاهدین در سطح قرارگاه تردد می‌نمودند، با شورت به استخر شنا می‌رفتند، به نشست‌ها و محافل جمعی و نیروهای سازمان سرکشی می‌کردند و... «حتی ارتش و مقامات امنیتی عراق، که با سازمان ارتباط عمیق و حسنه‌ای داشتند، تا این حد در مناسبات مجاهدین خلق رخنه و حضور گستاخانه نداشتند»^۱ این تحقیر و ذلت حتی در دوران اشغال ایران توسط نیروهای متفقین در جنگ جهانی دوم نیز سابقه نداشت. مسئولان سازمان، پس از تسلیم، همکاری با آمریکا را آغاز کردند و در مقابل حیرت و سردرگمی نیروها، آنها را این گونه توجیه می‌کردند که «ما بنابر مصالح و منافع‌مان، با نیروهای آمریکایی همکاری داریم؛ همان گونه که با عراقی‌ها داشتیم!» همکاری با آمریکایی‌ها ابعاد مختلفی داشت. کمک به آمریکا برای سرکوب مقاومت‌های مردم عراق، یکی از این ابعاد بود و شاید اولین اثر آن، بستن دفاتر آیه‌الله محمدباقر حکیم در بغداد بود. همکاری عمده مجاهدین خلق با اشغالگران، اغلب توسط کادرهای بالا انجام می‌شد. این افراد با لباس محلی عراقی به اماکن مذهبی و پرآشوب عراق رفت و آمد می‌کردند و نتیجه را به آمریکایی‌ها گزارش می‌دادند. اینان همین کار را در جریان جنگ داخلی عراق در سال ۱۹۹۱ برای صدام حسین انجام می‌دادند.^۲

«در گذشته، سلاح برای مجاهدین خلق، ناموس و شرف و حیثیت نام داشت و اساساً مجاهد بدون سلاح معنی نداشت. در دوران قدیم آموزش نظامی، کار با سلاح‌های مختلف، تنظیف سلاح و مسلح بودن، جزء کارهای تشکیلاتی و اجرایی و سرکاری اعضا درآمده بود. [اکنون بدون سلاح و بدون صدام حسین] جایگزین مشغول کننده‌ای باید یافت می‌شد».

۱. همان.

۲. گزارش سایت اینترنتی بی بی سی به تاریخ دوشنبه ۲۶ ژوئیه ۲۰۰۴ به نقل از روزنامه نیویورک تایمز به تاریخ سه‌شنبه ۲۹ آوریل ۲۰۰۳ یک مقام نظامی گفته است این گروه می‌تواند اطلاعات امنیتی مفیدی پیرامون فعالیت‌های دولت ایران در عراق و نیز اطلاعاتی درباره‌ی داخل ایران در اختیار آمریکا بگذارد.

آنچه برای رهبری سازمان و کادرهای بالای نزدیک به رجوی اهمیت وافر داشت، این بود که ساختار بسته و توتالیتار تشکیلات، با حصارهای متنوع و متعددی که به دور افراد کشیده شده بود، بتواند تداوم یابد. به عبارت دیگر، هیچ یک از نیروها نباید دچار «توهم» موجودیت مستقل برای خود شوند!

برای تحقق این هدف، نوعی آموزش‌های غیرنظامی - مثل آموزش‌های فنی - جای سلاح را پر کرد. نشست‌های شبانه و هفتگی متداول نیز (مثل عملیات جاری، صفر صفر، غسل هفتگی، دیگ، حوض، بحث‌های لحظه و...) مجدداً در دستور کار تشکیلات قرار گرفت؛ البته با تخفیف و مسامحه بیشتر.



تذوق غسل هفتگی
از مجاهدین عشقها
تاریخ: ۲۰ بهمن

۱. هرگاه باجم - مع ذوق - بیدارم بعد از صبح برون بیدارم در آن وقت خودم .
۲. لغات صبح ختم - این است ۲۰۰ روز در آن وقت خودم .
۳. هرگاه باجم - شب هر وقت که بیدارم از آن وقت که بیدارم در آن وقت خودم .
۴. لغات و تا صبح - این است که بیدارم از آن وقت که بیدارم در آن وقت خودم .
۵. بهجم - هر چه در آن وقت که بیدارم از آن وقت که بیدارم در آن وقت خودم .
۶. بهجم - این است که بیدارم از آن وقت که بیدارم در آن وقت خودم .
۷. بهجم - هرگاه باجم - این است که بیدارم از آن وقت که بیدارم در آن وقت خودم .
۸. بهجم - هرگاه باجم - این است که بیدارم از آن وقت که بیدارم در آن وقت خودم .
۹. بهجم - هرگاه باجم - این است که بیدارم از آن وقت که بیدارم در آن وقت خودم .
۱۰. بهجم - هرگاه باجم - این است که بیدارم از آن وقت که بیدارم در آن وقت خودم .

○ فاز دوم: همزیستی

نقش آمریکایی‌ها در این مرحله، در حد نظارت بر نقل و انتقال تانک‌ها بوده و خیلی جدی نبوده است. مشخص بود که آمریکایی‌ها تصمیم قاطع نگرفته و به نوعی مماشات می‌کنند. در نیمهٔ اردیبهشت، کلیهٔ زرهی‌ها به نقطه‌ای در شمال «قرارگاه اشرف» و همهٔ سلاح‌های سبک و مهمات، به زاغه‌های همان قرارگاه منتقل شد و تحت نظارت نیروهای آمریکا قرار گرفت. به دنبال این روند، همچنان نیروهای سازمان، زرهی‌ها را سرویس می‌کردند؛ کار آزاردهنده‌ای که سال‌ها - هر هفته و هر روز - تکرار می‌شد. هر چند نفر که خدمهٔ یک تانک بودند، آن را برق می‌انداختند! تعمیراتی نیز اگر لازم بود بر روی آنها انجام می‌گرفت؛ آمریکایی‌ها نیز هیچ ممانعتی نمی‌کردند.

بدین ترتیب، این امید در همه به وجود آمد که در حضور نیروهای آمریکا، همان وضعیت دوران صدام حسین برقرار شده و مجدداً آنها را برمی‌گردانند؛ لیکن در تیرماه همه چیز به یکباره تغییر کرد و آمریکایی‌ها با حساسیت فوق‌العاده‌ای، از هرگونه تماس افراد با زرهی‌ها جلوگیری کردند و در طول یک ماه (در شهریورماه) همهٔ زرهی‌ها و سلاح و مهمات را به بیرون از قرارگاه و مکانی نامعلوم انتقال دادند. معلوم می‌شود (یا این گمان غلبه می‌کند) که آمریکایی‌ها به یک نتیجهٔ مشخص رسیده‌اند و قصد دارند تا از تسلیح مجدد سازمان جلوگیری به عمل آورند. از پنتاگون به آنها دستور داده شد که باید خلع سلاح جریان تروریستی مجاهدین خلق با جدیت پیگیری شود و هیچ‌گونه مماشاتی در این خصوص صورت نگیرد. این حوادث، آثار منفی بسیاری در روحیهٔ نیروها - که خود دچار ضعف و روحیه‌باختگی شده‌اند - بر جای می‌گذارد و مناسبات را به طور کامل بر هم می‌زند و باز... سایهٔ سنگین یأس در همهٔ سازمان سیطره پیدا می‌کند.

پس از بازگشت از مناطق «پراکندگی»، این دستورالعمل با تأکید زیاد به همه ابلاغ گردید که به هیچ‌وجه به نیروهای آمریکایی شلیک نشود؛ در ضمن تأکید فوق‌العاده‌ای نیز روی برخورد خوب و مناسب با نیروهای آمریکا صورت گرفت. در موردی که گویا یک نفر برخورد نامناسبی با یک سرباز آمریکایی داشته مسئولان سازمان به شدت برخورد کردند و در یک نشست ویژه آن فرد را تحت فشار قرار دادند. یکی از نیروها می‌گوید:

از رهنمودهایی که در رابطه با برخورد با آمریکایی‌ها داده می‌شد، این بود که می‌گفتند: هر چه بیشتر با آنها رابطهٔ عاطفی برقرار کنیم و در مقابل آنها منظم و مرتب باشیم. و هر کس که در

خارج درس خوانده و یا انگلیسی بلد است، بگویند که ما تحصیل کرده‌ی خارج از کشور هستیم. می‌گفتند این مسائل بر روی آنها تأثیر دارد و در تصمیم‌گیری آنها در مورد ما اثر خواهد گذاشت. برای آنها به صورت دوره‌ای مهمانی و برنامه‌های تفریحی برگزار می‌کردند و هر چند وقت یکبار، یکی از علما و مسئولان سازمان آنها را دعوت می‌کرد. دعوت کنندگان عبارت بودند از پری بخشایی، فهیمه اروانی و عباس داوری.

آنها را به قرارگاه می‌آوردند و با آهنگ و نمایش و اجرای ترانه‌های آمریکایی و پذیرایی مفصل، مهمانی را برگزار می‌کردند. توجه این مهمانی‌ها این بود که هر طور شده باید آنها را به این نتیجه برسانیم که ما را از لیست گروه‌های تروریستی خارج نمایند و باور کنند که ما برای آزادی می‌جنگیم.^۱

فرماندهان نیروهای سازمان از اینکه توانسته بودند افسران آمریکایی را متوجه تشکیلاتی بودن و سلسله مراتب سازمان نمایند، خوشحالند و در نشست‌ها می‌گویند که آمریکایی‌ها روی موضوع تشکیلات، آنها را خیلی تحسین می‌کنند. توجه مسئولان به نفرت این بوده که اظهار نظر آمریکایی‌ها به واسطه تأثیر انضباط آهنین و نتیجه همان تنظیمات و تأثیرات عاطفی شما روی آنها بوده است. خط برخورد این بوده که به آمریکایی‌ها بگویند که «شما زرهی‌های ما را مورد هدف قرار دادید اما ما به سمت شما شلیک نکردیم؛ چرا که با شما دشمنی نداریم».

خط غالب در فرماندهی یکم این بود که زنان با نشان دادن احساسات خود در مورد از دست دادن زرهی‌ها، آمریکایی‌ها را منقلب کنند و اگر توانستند آنها را به گریه اندازند که البته تا حدی نیز موفق شدند. فرمانده تیپ زرهی آمریکایی‌ها همراه با معاون خود به قرارگاه زنان می‌رفت و ترتیبی می‌داد که عکس و فیلم گرفته شود. قبلاً به افراد گفته بودند که «هر چه می‌توانید مدرک تحصیلی‌تان را به رخ آنها بکشید و با آنها به زبان انگلیسی صحبت کنید!»؛ تحلیلشان این بود که این برخوردها نباید دست کم گرفته شود؛ چه بسا گروه رجوی را از لیست گروه‌های تروریستی خارج کنند و در امر سرنگونی جمهوری اسلامی نیز به کمک مجاهدین خلق بیایند. یکی از شاهدان حاضر در «قرارگاه اشرف» چنین اظهار می‌دارد:

این گونه تحلیل می‌شد که آمریکا رژیم [جمهوری اسلامی] را تنها دشمن اصلی خود در منطقه می‌داند و نهایتاً به سراغ آن خواهد رفت و چون آلترناتیوی برای آن رژیم ندارد و تنها جانشینش ما هستیم بنابراین مجبور می‌شود [که] در انتها، همین زرهی‌هایی را که از ما گرفته‌اند، به ما

بازگردانند.

حتی از قول یکی از فرماندهان آمریکایی نقل می‌کردند که گفته بود:

«اگر شما بخواهید به ایران بروید و ما پشتیبانی شما را انجام دهیم سرنگونی [جمهوری اسلامی] دو هفته طول می‌کشد و اگر آمریکا به تنهایی برود، سرنگونی جمهوری اسلامی یک هفته بیشتر طول نمی‌کشد.

... حرف این بود که باید از همین برخوردها نتیجه بگیریم، [که] اکنون بین سران آمریکا بر سر موضوع سازمان اختلاف نظر وجود دارد و بیشتر آنها خواهان حذف نام ما از لیست تروریستی می‌باشند.^۱

○ فاز سوم: کج‌دار و مریز

حساسیت آمریکایی‌ها - به مرور - نسبت به مسائل درون سازمانی و گذشته سازمان برانگیخته می‌شد. به خصوص از هنگامی که بازجویی و انگشت‌نگاری آغاز و پای مأموران F.B.I به قرارگاه باز شد. از جمله مواردی که آمریکایی‌ها بر روی آن بسیار حساس بودند، جریان «عملیات مروارید» بوده است که در مقطع جنگ قبلی در سال ۱۹۹۱ در منطقه جولایا بین سازمان و نیروهای کرد عراقی اتفاق افتاده بود. آمریکایی‌ها با هر کس که مصاحبه می‌کردند، از این واقعه می‌پرسیدند. حضور نیروهای کرد عراقی (باززانی و طالبانی) در کنار نیروهای ائتلاف و کمک آنها در سرنگونی صدام حسین، از جمله دلایل حساسیت آمریکایی‌ها بوده است.

آمریکایی‌ها همه حرف‌هایی را که گفته می‌شود، به طور دقیق یادداشت‌برداری می‌کنند. بیشتر سؤالات، مربوط به جزئیات بوده است. آنها سؤال کردند: درگیری‌ها در کدام منطقه آغاز شده بود؟ چند روز طول کشید؟ چه کسانی فرمان آتش داده‌اند؟ چه کسانی شلیک کرده‌اند؟ چه نوع سلاح‌هایی در صحنه درگیری وجود داشته است؟ بارها و بارها، با شیوه‌های بازجویی، این پرسش‌ها تکرار می‌شد تا تناقضاتی را از درون پاسخ‌ها درآورند. حتی بازجویان آمریکایی کشف کردند که در جریان جنگ اخیر نیز بین نیروهای سازمان و کردهای عراقی درگیری روی داده است؛ ولی سازمان سعی کرد وانمود می‌کند که این درگیری‌ها با پاسداران ایرانی بوده است:

اطلاعات نیروهای آمریکایی دقیق بود. به نظر می‌آمد [که مطالب را] از بازجویی از نفرات هم تیم استخراج کرده بودند و می‌دانستند [که] در یک درگیری بین یک اکیپ از سازمان با کردها، فردی به نام «محمد رضا محدث» فرماندهی کشتار شش تن از اکراد را داشته است و نام نفری که روی آنها آتش کرده است و آنان را کشته، به نام «نصرت» بوده و بازجو عکس‌های آنها را از کامپیوتر درآورده بود.

به هر حال، اطلاعات مربوط به درگیری‌های «مروارید»، به طور ریز، یادداشت می‌شد و گرچه سازمان گفته بود به آنها بگوئیم که یک درگیری بین ما و نیروهای سپاه مقدس بوده است، اما به نظر می‌رسید که آنها به دیده شک به این توجیه ما می‌نگریستند و آن را باور نمی‌کردند... خط این بود که تمام حساسیت‌ها را به سمت رژیم ببریم و حتی تعدادی از افراد به نزد آمریکایی‌ها رفته و به دروغ اعلام کرده بودند [که] اطلاعاتی دارند مبنی بر اینکه چندین تریلی رادیده‌اند که هنگام جنگ به داخل خاک ایران می‌رفته است. گفته بودند همان گونه که عراق در سال ۱۹۹۱ هواپیماهای خود را به ایران برد و در آنجا نشستند، اکنون سلاح‌هایشان را [نیز] به داخل ایران برده است...^۱

شاید بتوان گفت که پس از پیروزی آمریکایی‌ها در عراق و سرنگونی رژیم بعثی صدام حسین، نخستین کسانی که به «ولی نعمت» و «صاحبخانه»ی خود - صدام حسین - خیانت کردند، مجاهدین خلق بودند.

یکی از دیگر موضوعاتی که آمریکایی‌ها بر روی آن خیلی حساس می‌شدند، موضوع تسلیحاتی بود که احتمال می‌دادند در «قرارگاه اشرف» نگهداری می‌شود. درباره سلاح‌های کشتار جمعی نیز می‌پرسیدند و می‌گفتند که هرگونه اطلاعات خود را در این رابطه بیان کنید:

آنها سؤال می‌کردند: اگر سلاحی باشد، در کدام قسمت قرارگاه می‌تواند پنهان شده باشد؟ و آیا نیروها متوجه نقل و انتقالاتی با تریلی شده‌اند یا خیر؟ سؤالات به گونه‌ای بود که انگار آمریکایی‌ها متوجه شده‌اند که نیروهای پایین از هیچ چیز خبر ندارند و اگر هم سلاحی مخفی شده باشد، باید به گونه دیگری آن را پیدا کنند.^۲

۱. همان: صص ۲۳ - ۲۵.

۲. همان: ص ۲۴.

○ فاز چهارم: هویت جدید

یکی از مقرراتی که آمریکایی‌ها در بدو کنترل و نظارت روی مجاهدین خلق اعمال می‌کردند، این بود که به هر نیرو در «قرارگاه اشرف» یک کارت شناسایی از جانب نیروهای آمریکایی داده شود تا مشکلی برای شناسایی و تشخیص افراد نداشته باشند. زمانی که این موضوع میان نیروها مطرح شد، درباره آن، در قرارگاه‌های مختلف نشست گذاشتند تا افراد برای این کار آمادگی پیدا کنند. نکته‌ای که در این نشست‌ها از سوی اعضا مطرح می‌شد، این بود که «ما یک جا کلی اطلاعات در مورد خودمان [باید] به آنها بدهیم و این خیانت به سازمان است و ما این کار را نمی‌کنیم». مسئولان نشست‌ها توضیح می‌دادند: «ما در حال حاضر باید به خاطر سازمان، همه نوع همکاری با آمریکایی‌ها بکنیم و [به خصوص که] آنها قول داده‌اند که این اطلاعات را به هیچ‌جا ندهند!»^۱

مسئولان آمریکایی از تاریخ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۲ در سالن اجتماعات «قرارگاه اشرف» مستقر می‌شدند. سالن را با پرده به دو قسمت تقسیم کردند و یک میزگرد بزرگ برای مصاحبه با نفرات در آن قرار دادند تا افراد - یک به یک - از پشت پرده، به پای میز برده شوند. نیروها (به صورت یگان به یگان توسط خودروهای آیفای از مکان‌های خود به سالن اجتماعات برده می‌شدند. در آنجا، پشت پرده هر FM^۲ نفرات خودش را درباره نحوه برخورد و تنظیم رابطه با آمریکایی‌ها توجیه می‌کرد. محورهای توجیهات بدین قرار بودند:

- ۱) در مقابل آمریکایی‌ها، موضع کاملاً باز بگیرید. راحت حرف بزنید و نشان بدهید که هیچ ترسی از پاسخ دادن به سؤالات آنها ندارید.
- ۲) در بین همه صحبت‌ها، از خواست سازمان برای بیرون آورده شدن از لیست تروریستی صحبت کنید و بگویید که رژیم ایران تروریست است.
- ۳) بر روی این نکته تأکید کنید که توان مقابله با شما را داشتیم و می‌توانستیم هواپیمای شما را بزنیم؛ ولی چون شما دشمن ما نیستید، علی‌رغم اینکه ما را بمباران کردید و زرهی‌های ما را زدید و نفرات ما کشته شدند، ما به شما شلیک نکردیم.
- ۴) رابطه گرم با آنها ایجاد کنیم؛ علی‌رغم اینکه این حرف‌ها زده می‌شود.
- ۵) هنگامی که عکس می‌گیرند، سعی کنید که چندین بار عکس بگیرید و به یکی قانع نشوید و بعد

۱. همان: ص ۲۶.

۲. FM به فرمانده سه قرارگاه گفته می‌شد که یک زن بود. (مجاهدین در جنگ سوم...: ص ۱۲۶).

بهترین آن را انتخاب کنید تا متوجه شوند که آدم‌های معمولی نیستیم.
۶) از مشکلاتی که رژیم برای شما یا خانواده‌تان ایجاد کرده است، برایشان بگویید.
۷) تأکید برای همکاری با آمریکایی‌ها... و یادآوری این نکته که ما از زن و خانواده‌گذشتیم و آمدیم تا مبارزه کنیم و حالا شما مانع این کار شدید.^۱

پس از اتمام توجیهات، نیروها وارد قسمتی می‌شدند که آمریکایی‌ها در آنجا پرسش می‌کردند. چند نفر زن خارجی که فارسی را به صورت دست و پا شکسته صحبت می‌کردند، درباره مدت صدور کارت توضیحات مختصری به نیروها ارائه می‌دادند. چکیده توضیحات این است که اولاً دولت آمریکا همین کار را از تمام مردم ساکن در عراق می‌خواهد و به دنبال این است که به همه کارت هویت بدهد. ثانیاً این کارت برای مجاهدین خلق با آرم سازمان صادر می‌گردد و اطلاعات هر فرد صرفاً در اختیار نیروهای آمریکایی قرار دارد و به هیچ شخص یا کشور دیگری داده نمی‌شود. در این مقطع سؤالات عبارت‌اند از: اسم، سن، قد، وزن، رنگ چشم، رنگ مو، ملیت، رشته، درباره فرایند ارتباط با سازمان و سوابق نیز سؤال می‌شود ولی فقط مشخصات پرسنلی افراد در کارت درج می‌گردد.

سازمان در واقع فهمید که با این اتفاق ممکن است نیرو برای ساعاتی آزاد باشد و بتواند درخواست‌ها یا حرف‌هایی خلاف خواست تشکیلات عنوان کند. از این رو به ترفندهایی که معلوم نیست پشت آن چه بوده است، آمریکایی‌ها را راضی کرد تا اجازه دهند بر سر هر میز، یکی از رده‌های بالای سازمان، که به زبان انگلیسی مسلط باشد، حضور داشته باشد تا نیروها را کنترل کند! از دیگر نکات جالب این بود که بلافاصله پس از اینکه نیروها به آن سوی پرده می‌رفتند، فرمانده‌ای ایستاده بود و کارت‌ها را جمع‌آوری می‌کرد. پس از چند روز افراد را صدا می‌کردند و کارت‌ها را به آنها تحویل می‌دادند. در واقع تشکیلات با این کار می‌خواست به نیروها تفهیم کند که حتی کارت صادر شده از سوی آمریکایی‌ها را هم باید از دست سازمان بگیرند و مبادا فکر کنند که می‌توانند با تکیه به نیروهای آمریکایی خواست مستقلی داشته باشند!

○ فاز پنجم: آخرین تلاش‌ها در رؤیای بعث

عده‌ای اندک از شیوخ عراقی که از رؤسای عشایر و طرفداران صدام بودند و در طول ۲۰ سال (۱۳۸۱ - ۱۳۶۱) از طریق افسران بعثی موجود در قوم و قبیله‌شان با سازمان ارتباط داشتند و برخی از مشکلات

مالی، تدارکاتی و موقعیتی سازمان را حل می‌کردند و همواره بر این اعتقاد بودند که باید سازمان را علیه جمهوری اسلامی ایران حمایت نمود، پس از اشغال عراق توسط نیروهای ائتلاف و سرنگونی صدام، با این گمان که آمریکایی‌ها - نهایتاً سازمان را حمایت خواهند کرد، مجدداً به تشکیلات نزدیک شدند تا هر چه بیشتر از حساسیت نیروهای ائتلاف نسبت به خود - به عنوان طرفداران صدام - بکاهند.

بر این اساس رابط‌های قدیمی بار دیگر دست به کار شدند و این دو هم‌پیمان (شیوخ و سازمان) را گرد هم جمع کردند.

پیش از سرنگونی صدام حسین، هیچ‌گاه عشایر عراق در مراسم یا جشن‌های سازمان که در قرارگاه‌ها برگزار می‌شد، حضور نیافته‌اند؛ اما پس از سقوط رژیم بعث، «شیوخ» مزبور در چندین مراسم پی در پی دعوت شدند: سالروز تأسیس سازمان، سالروز تأسیس ارتش آزادی بخش، سالروز انتخاب مریم رجوی به ریاست جمهوری (توسط شوهرش)، عید فطر و مانند آن. شاخص‌ترین افرادی که در این میهمانی‌ها شرکت می‌کردند و حضور آنها با لباس‌های عشایری، به چشم می‌خورد، تعدادی از افسران استخبارات و کسانی بودند که از گذشته در مناطق مختلف رابط‌های مجاهدین خلق بوده‌اند!

در میان میهمانان، «نقیب محمد» دیده می‌شد. وی معروف به «سروان محمد» بود که یکی از افسران استخبارات بود که مسئول هماهنگی ترددات سازمان به خارج قرارگاه بود و خودش سمپاتی خاصی به سازمان نشان می‌داد. این علاقه تا آن حد شده بود که وی به عنوان مسئول مشخص ترددات شورای رهبری به خارج از قرارگاه بود و اساساً با سازمان یکی شده بود. محل استقرار دائمی‌اش در ۲۰۰ متری درب اصلی «قرارگاه اشرف» بود که یک مجموعه مرتب در اختیار افسران ارتباطات قرار داده شده بود. کسانی که به اشرف تردد داشته‌اند، این محل را قبل از ورود به اشرف دیده‌اند. وی فرد خوش‌شرو و خوش‌پوشی بود، چهره سبزه و هیكل ورزیده‌ای داشت و معمولاً با لباس شخصی بود. در میهمانی‌های اخیر نیز فقط با لباس عربی ظاهر شده بود...

نکته جالب اینکه در همین میهمانی، یک جلسه هماهنگی بین او و عباس داوری صورت گرفت و تعدادی از خواست‌های سازمان مطرح گردید که بعداً منجر به مسافرت تعدادی از این افراد به انگلستان شد. در همین جلسه، تعدادی دیگر از افسران کارکنشده استخبارات عراق بودند که هدایت اجتماع را بر عهده داشتند. «سرگرد احمد» معروف به «رائد احمد»، که زمانی افسر ارتباطات در شهر «کوت» بود و نیز «مقدم علی» که وی نیز از افسران ارشد بود و در «کوت» با

سازمان ارتباط داشت، در این جلسات حضور داشتند.^۱

در پایان چنین جشن‌هایی، تعدادی پلاکارد را، که در حمایت از سازمان نوشته شده بود، به میهمانان عشایری دادند و آنها را در «قرارگاه اشرف» چرخاندند. سپس از این نمایش فیلمبرداری کردند تا اعلام نمایند که مردم عراق علاوه بر اینکه خواهان تداوم اسکان مجاهدین خلق در کشورشان هستند، شهادت می‌دهند که آنان «آزادی‌خواه» اند و هم نام گروهشان باید از لیست تروریستی خارج شود و هم اجازه یابند تا علیه رژیم جمهوری اسلامی ایران فعالیت نمایند و رؤیای ناتمام صدام حسین را به سرانجام رسانند. اخبار این حرکت‌ها، هم در نشریه‌ی ارگان سازمان، درج می‌گردید و هم مدارک آن در اختیار برخی رسانه‌ها قرار می‌گرفت تا انعکاس «جهانی» و «منطقه‌ای» پیدا کند.

پس از بازداشت مریم رجوی در فرانسه، سازمان یک بار دیگر این میهمانان و «شیوخ» را گرد آورد تا ضمن ادای شهادت درباره‌ی تروریست نبودن مجاهدین، آزادی مریم رجوی را شعار دهند و درخواست کنند. انتظار تشکیلات این بود که این مانورها بتواند خلأ یک حمایت جدی مردمی از مجاهدین خلق را پر نماید. پس از خلع سلاح شرایط برای گروه رجوی بسیار دشوار شد؛ زیرا گه‌گاه با توسل به «عشایر» و «شیوخ» هم پیمان و هوادار صدام حسین، می‌کوشید تنوعی ایجاد نماید و این افراد را نمایندگان واقعی طیف‌هایی از مردم عراق وانمود سازد. در واقع مجاهدین خلق امید داشتند، با حمایت بقایای صدام حسین، بتوانند حکم شورای موقت حکومتی عراق را - دایر بر اخراج مجاهدین - به تعلیق درآورند یا آمریکایی‌ها را وادار کنند که رسماً در مقابل آن حکم موضع بگیرند.

فرجام سقوط و از هم پاشیدگی ● ۶۲۵



□ جمع‌بندی وضعیت تحت اشغال

پس از استقرار نیروهای آمریکایی در «قرارگاه اشرف»، اضطراب و تشویش بر همه اعضای سازمان چیره شد. افراد، ناراحت و مضطرب بودند و گاه ابراز خشم می‌کردند. مسئولان سازمان از این مسئله مطلع شده شروع به برخورد با نیروها کردند. از طریق نشست‌های لایه‌ای با افراد یا برخوردهای انفرادی می‌خواستند به نیروها تفهیم کنند که «هیچ مشکلی پیش نیامده است و در حال حاضر نیز آمریکایی‌ها با سازمان همکاری می‌کنند و قصد بهره‌برداری از سازمان علیه رژیم ایران را دارند».

موضوع دریافت کارت و انگشت‌نگاری، یکباره تمام تلاش‌های انجام شده را خنثی نمود، تشویش‌ها باز ظاهر گشته حتی - نسبت به قبل - شدیدتر شدند. مجدداً همه افراد را وارد نشست‌هایی کردند که حدود دو هفته طول می‌کشید. مبنای توجیه افراد و تکیه اصلی در این مرحله بیشتر این قضیه بود که هدف، حفاظت بچه‌های سازمان و نیز کنترل تردهاست و به موقعیت بد سازمان ربطی ندارد. این اولین بار بود که چه در هنگام نشست و چه پس از آن، همه متوجه می‌شدند که هیچ‌کس تحت‌تأثیر قرار نگرفته است! پیش از این، هر چند ممکن بود افراد بفهمند که سازمان دروغ تحویل آنها می‌دهد! اما دست کم در همان نشست یا چند روز پس از آن، تحت‌تأثیر قرار می‌گرفتند و هدف نشست تأمین می‌شد اما این بار به این صورت نبود و وضع فرق می‌کرد.

افراد بسیاری با صراحت و جرأت مطرح می‌کردند که تمام اطلاعات سازمان با این کار فاش می‌شود بچه‌هایی که در ایران ترور و عملیات داشته یا در جریان هواپیماری‌ها بوده‌اند، لو می‌روند و تروریست شناخته می‌شوند. تنها راهکار پیشنهاد شده از سوی مسئولان سازمان این بود که «به هیچ وجه راجع به این چیزها حرفی نزنید و اسم اصلی خود را هم ندهید. هیچ اجباری در دادن اسم اصلی نیست!» بخوبی معلوم بود که ترس از ایران، علت این تشویش‌هاست. مسئولان تأکید می‌کردند که «به آمریکایی‌ها بگویید: ما تروریست نیستیم. حرف‌هایتان را بزنید ولی تأکید کنید که اطلاعاتی از مجاهدین به ایران ندهند!»

واقعاً این توهم حاکم بود که آمریکا هم برای رژیم کار می‌کند! از بس که در این چند سال، هر کس و ناکسی را که حرفی - ولو کوچک و بی‌اهمیت - بر علیه سازمان می‌زد به رژیم وصل می‌کردند، به طور اتوماتیک وار، افراد کارهای آمریکا را در ارتباط با رژیم می‌دیدند و این، هم دردناک بود که تا چه اندازه این نیروها از همه چیز بی‌خبر هستند و هم خنده‌دار که آمریکا را هم

مزدور رژیم ایران می‌دانستند.^۱

خط‌دهی‌ها و رهنمودهای مسئولان هیچ اثری نداشت و همه متوجه شدند که تازه آغاز ماجراست! ماجرای که آنچه در چشم‌انداز آن قابل پیش‌بینی است، یا همکاری با ارتش آمریکا (جهان‌خوار سابق) است و یا زندانی شدن. تناقضات، گسترده و دامنگیر شده بود. از این رو تشکیلات نیاز داشت که مجدداً وارد پروژه‌های «عملیات جاری» و بازگویی تناقضات شود. همان چیزی که در این شرایط، دیگر تنفرآمیز شده بود و افراد بسیاری از آن فرار می‌کردند. نشست‌های لایه‌ای باز شروع شد و هیچ‌کس تمایل نداشت که در چنین مراسم ملال‌آوری شرکت کند. «واقعیت این است: تا زمانی که چارچوب تشکیلات برقرار است، هیچ اختیاری وجود ندارد.»

وضعیت جدید بدین قرار است که نیروهای آمریکایی به راحتی در قرارگاه تردد می‌کنند و دیگر احتیاط‌های امنیتی روزهای نخست را به کار نمی‌برند. تیپ یکم از لشکر پنجم آمریکا در منطقه غرب «قرارگاه اشرف» در مجاورت روستای «نامن» مستقر شده‌اند و سازمان به خاطر «تقرب» به آنها و پذیرفته شدن به عنوان «دوست»، هتلی را که در گذشته در اختیار افسران استخبارات بود، مرتب نموده در اختیار آمریکایی‌ها قرار می‌دهد. در اینجا به سربازان آمریکایی به طور مرتب رسیدگی می‌شود و جریان مهمانی‌ها نیز از همین جا آغاز می‌گردد. البته سربازان آمریکایی بدشان نمی‌آید که در میان آتش و دود تهدیداتی که در عراق در برابر آنهاست، تنوع و سرگرمی نیز داشته باشند. روایت درونی این سرگرمی بدین شرح است:

نکته جالب توجه و البته ناراحت‌کننده این بود که تشکیلات بسیاری از مهمانی‌ها را در قرارگاه یکم که زنان [در آنجا] بودند، برگزار می‌کرد و آمریکایی‌ها رغبت فراوانی برای این کار نشان می‌دادند. چند جلسه در «پارک مریم» - که در برابر جایگاه ساخته شده است - آنها را آوردند و زنان برای آنها برنامه‌هایی داشتند.^۲

اضطراب‌ها و فشارها و دلهره‌ها زیاد شده و پاسخ‌های کلیشه‌ای تشکیلات نیز همچون گذشته قانع‌کننده نبود. وقایع سال ۷۰ دوباره اتفاق می‌افتاد. عده‌ای درخواست جدایی کردند و باز سرکوبگران تشکیلات به صحنه آمدند و با ضرب و شتم معترضان، آنان را در میان جمع «خائن» خواندند. این بار

۱. همان: صص ۳۶-۳۷؛ با اندکی تصرف.

۲. همان: ص ۳۸.

سازمان نگرانی نداشت؛ زیرا با هر کس که اتمام حجت می‌کردند، به او می‌گفتند: «ما فعلاً در اینجا هیچ امکانی برای خروج افراد نداریم و می‌بینید که درها را بر روی ما هم بسته‌اند؛ و ما جز اینکه شما را تحویل نیروهای آمریکا بدهیم، چاره‌ای نداریم». این جریان (تحویل اعتراض‌کنندگان به آمریکایی‌ها) مطابق خواست سازمان پایان یافت؛ چرا که «مسئله‌دار»ها از خواسته خود کوتاه نیامدند. نیروهای حفاظت ارتش پنجم آمریکا نیز آنها را به کمپی که خود در «قرارگاه اشرف» ساخته بودند منتقل کردند.

این توضیح ضروری است که مکان‌های ساخته شده توسط آمریکایی‌ها، شامل دو قسمت است: در ضلع شمال «قرارگاه اشرف»، کمپی با ۱۵ عدد بنگال (اتاق‌های پیش ساخته) ساخته شده است که به «جدا شده‌ها» و معترضان اختصاص می‌یابد و کمپ بسیار بزرگی هم در سمت جنوبی همین کمپ وجود دارد که با نیروهای متعدد، سه هفته روی آن کار کرده و آن را بسیار مستحکم و دارای چندین حصار و چهار برج مراقبت ساخته‌اند، که فرار از آن را بسیار مشکل یا محال می‌سازد. درون کمپ (با وسعت ۱۰۰۰ متر مربع) چادر زده شده است و ظاهراً برای بازداشت عراقیان اسیر شده، در نظر گرفته‌اند.

چند هفته پس از این تحولات، اف.بی.آی نیز وارد «قرارگاه اشرف» شد. اینان با باور و نگاهی آمده بودند که سازمان انتظارش را نداشت. آنها برای بهره‌برداری هرچه بیشتر از سازمان، سخت‌گیری و اعمال فشار را مفید می‌دانستند و گوش‌شان هم به بازی‌های عاطفی و مظلوم‌نمایی‌های آنان بدهکار نبود. فرمانده نیروی اف.بی.آی، سازمان مجاهدین خلق را دقیقاً می‌شناخت و با دست پر به آنجا آمده بود.

به دنبال ورود این نیروها به «قرارگاه اشرف»، سطح حفاظت بالا رفت و تردهای پنهانی مجاهدین خلق به بغداد و سایر نقاط - تقریباً - منتفی شد. گشت‌زنی مجدداً در سطح قرارگاه آغاز شد و در هر ضلع آن، یک دسته تانک، ۲۴ ساعته حفاظت آنجا را به عهده داشتند. کنترل و حفاظت در اصلی قرارگاه نیز توسط گروه دیگری از نظامیان آمریکایی صورت می‌گرفت.

همهٔ زوایای «قرارگاه اشرف» بازرسی دقیق می‌شد و درست در موقعیتی که چند ماه از خلع سلاح و تحویل مهمات مجاهدین خلق گذشته بود، نظامیان آمریکایی موفق شدند یکی از سوله‌های به ظاهر متروک را - که مسقفات نامیده شدند و پر از سلاح و مهمات بودند - کشف کرده بر آن دست یابند! ناگفته نماند که سازمان در زاغه‌های «مروارید» (واقع در «جلولا») نیز به اندازه کافی مهمات و سلاح دارد ولی آمریکایی‌ها بر روی آن حساس نیستند و صرفاً «قرارگاه اشرف» را می‌بینند. سلاح‌های کم‌ری و آلات دقیقه‌ای مانند دوربین «دید در شب» و «جی. پی. اس» نیز در دست کادرهای بالای سازمان است که از

آنها به عنوان وسایل شخصی نگهداری می‌کنند.

از جمله اتفاقات غیرمنتظره و جالب، که نشان می‌دهد، مریدسازی «فرقه رجوی» صرفاً در حصارهای بسته تشکیلات کاربرد داشته است و ذهنیت پرداخته شده تحت فشار، هرگز نمی‌تواند با ثبات باشد، تغییر مذهب برخی از مجاهدین خلق در دوران اسارتشان به دست آمریکایی‌هاست. روایت بی‌واسطه این جریان به شرح زیر است:

در همین موقعیت، در کمپ جدا شده‌هایی که برای رساندن پیام خود حاضر به اعتصاب غذا شده بودند، اتفاق جالبی افتاد و آن هم مسیحی شدن تعدادی از افراد بود... به آنها وعده داده شده بود که برای گرفتن پناهندگی از آمریکا و کشورهای اروپایی به آنها کمک می‌شود. البته نمی‌توان گفت که این امر به عنوان یک وظیفه از سوی نیروهای آمریکایی اعمال می‌شد. آن گونه که می‌گفتند، اتفاقاً استارت آن از سوی یکی از همین جدانشدگان به نام «دکتر پرنس» که از نیروهای سازمان در انگلستان بود، زده شد. وی به افراد جدا شده گفته بود که اگر مسیحی شوند، برای آنها خوب است. [این امر] با استقبال نیروهای آمریکایی نیز مواجه شده بود تا جایی که یک کشیش مسیحی را با درجه سرگردی برای دادن غسل تعمید داوطلبان مسیحیت آورده بودند! آنها داخل وان آب می‌شدند و پدر مسیحی اورادی را برای آنها می‌خواند... بدین ترتیب، با تغییر نام خود، به آیین مسیحیت در می‌آمدند.

... آمریکایی‌ها در این مسئله مستقیماً دخالت نداشتند و مسئله مورد علاقه آنها چیز دیگری بود؛ آن هم بیشتر از سوی مأموران اف. بی. آی (یا کسانی که با عنوان اف. بی. آی شناخته می‌شدند و وابستگان سیا بودند) دنبال می‌شد؛ و آن، گرفتن مأمور از داخل سازمان و یاجدانشدگان بود. به راحتی می‌شد در چشم‌های آنها دید که با ولع خاصی به این همه امکان آماده و تدارک دیده شده می‌نگریستند! «گلن» فرمانده این نیروها، با چند نفر برخورد کرده و قول داده بود که تمام مشکلات قانونی آنها را برای شهروندی آمریکا حل نماید و حتی به بعضی گفته بود که در خانه خود از آنها پذیرایی خواهد نمود! حسن داعی‌الاسلام، حسین ربوبی، فتح‌الله فتیحی، تراب، وحید حسن وند، کریم شیخی، فرانسیس (که از انگلیس آمده بود) و چند تن دیگر، از جمله اشخاصی بودند که با آنها صحبت‌هایی شده بود. حتی یکی از آنها برای جذب پری بخشایی نیز ابراز تمایل کرده بود!

[آمریکایی‌ها] خود را در مورد وضعیت مسعود رجوی به تجاهل می‌زدند و گاهی از افراد سؤال می‌کردند که «فکر می‌کنید مسعود کجا باشد؟! گاهی به شوخی می‌گفتند: «فکر نمی‌کنید در قرارگاه اشرف باشد؟! آنچه مسلم بود، هیچ‌گاه به طور جدی مایل نبودند در مورد این سؤال که

«وی کجاست»، با کسی صحبت کنند... [آمریکایی‌ها با این گونه برخوردها] به نوعی، اطمینان خاطر خود را از وضعیت وی نشان می‌دادند.^۱

۱. همان: صص ۴۰-۴۲؛ با اندکی تصرف و تلخیص.